

بسوی خدا میروم

باهم بحج میرویم

اثر قلمی :

محمود طایفی
میسیند

از شرایت مسجد هدایت
نیابان اسلامبول

بها : ۳۰ ریال

تحرکت چاپخانه خورشیدی

روز ۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۷۱ - ۱۹ مرداد ۱۳۳۱ باتفاق آقای سرهنك نورالله كنيجى و آقای ميرزا رجبعلى منزله شهميزادى كه بوسيله بدل ايشان مستطیع شدم و آقای على اكبر بوستان قناد، عازم حركت شديد ، هوا گرم است و مزاج ما و عموم ايرانيان با گرمای عربستان سازگار نيست ولى عشق و علاقه و مسئوليت در مقابل وظيفه مشكلات را آسان مى نمايد ، دوستان ، خويشان ، زن و بچه ، براى بدرقه آمده اند هرچه وقت حركت نزديك ميشود عواطف رقيقتر و همچنان احساسات بيشتريست و ميگرده ، مادر مى ان امواج احساسات گرفتاريم بايد اذيك يك وداع كنيم و بدرخواست ها و التماس دعاها گوش بدهيم ، در اين موارد محروميت ها و آرزو هاى مادى و معنوى در خاطر ها خطور مى نمايد هريك بالحنى درخواست دارند كه در مواقع استعجابت برايشان دعا كنيم ، بچه ها مى خواهند با ما بيايند ، بعضى روى صندلى ها براى خود جا گرفته اند بچه اى است در آتش تب ميسوزد و از خلل ماشين ها و دست مادر و خواهر مى گريزد كه خود را با تو بميل برساند و سوار شود كه با من بيايد ، سفر عجيبى است ، شايد آخرين ديدار خويشان و دوستان باشد و مرك ديوار بلندى مى ان ما بكشد و با قىچى خود براى هميشه رشته هاى هواطف و محبت را قطع كند ، ما در مى ان جاذبه هاى گوناگون گرفتاريم ، اين حالت بسى شباهت به حال احتضار نيست كه شخص دچار كشاكش و مى ان سرحد دنيا و آخرت و علاقه هاى مختلف گرفتار است ، قايق زنگى گاهى دچار امواج مخالف موت و حيات است گاهى در كنار ساحل حيات اندكى مستغر مى شود باز امواج آنرا دستغوش تلاطم مى گرداند ، با اين جهت آن حالات را حالت سكرات مى گويند .

ساعتى از شب گذشته بود سوار ماشين شديد ، بدرقه كنندگان آنقدر جمعه هاى شيرينى و آجيل اطراف ماروى هم چيده اند كه جا بر همه تنك شده ارزش اين هدايا و تمارفات ارزش مادى نيست ، محبت و علاقه است كه با اين صورت ها جلوه مى نمايد رشته هاى محبت است كه دل ها را با هم متصل مى نمايد صورت هاى مادى آن مثل جلوه از جلوه هاى طبيعت فانى ميشود ، ولى حقيقت آن در قلوب و نفوس بصورت هاى معنوى باقى مى ماند ، بهتر

است بدرقه کنندگان بجای اینگونه شیرینی ها که عموماً سالم و مطبوع نیست ، انواع میوه های خشك و تر از قبیل آلو و خوشاب و مرباجات هدیه کنند که هم غذا و هم دواء است بخصوص برای حجاج و در فصل گرما ، ما در حمل و مصرف شیرینیجات دچار زحمت بودیم ، نان های خشك و برنج ایران در این مسافرت غذای سالم و خوبی است که مانندش در کشور های دیگر کمتر دیده می شود و باید باندازه ای باخود بردارند که در نقل و انتقال هم بزحمت نباشند .

در میان شور و محبت دوستان و خویشان اتومبیل حرکت کرد خیابان های گرم و پرغبار جنوب تهران را بسرعت پیمود وارد جاده شهر ری گردید دیوار ها و خانه ها و کوره بز خانه های دو طرف جاده که بالای قبرستان چند صد ساله و از خاک میلیون ها اموات ساخته شده از نظر میگذشت آمیختگی سکون و حرکت و موت و حیات را از خاطر میکنند ، پس از چند دقیقه گنبد زرین شاه عبدالعظیم علیه السلام با چراغ های فروزانش چون ستاره درخشانی در کنار افق تاریک تهران نمایان شد سر تعظیمی خم کردیم و سلامی دادیم و وارد شدیم ، فضا رو بتاریکی میرفت که نیمکره درخشان ماه در میان افواج ستارگان از زیر پرده افق ظاهر شد در پیچ و خم های جاده کاه تهران در میان غبار وزیر نور چراغ ها در کنار کوه البرز به چشم میآمد و مارا به عقب می کشید ، گاه آسمان و چراغ های ابدی آن مارا به ابدیت می کشاند ، سخنان و گفتگوهای بدرقه کنندگان صداها و آهنگهای آنان مانند صدا های درهمیکه در میان کوه و دره پیچند و دور شود کم کم دور میشد ، و چهره ها از صفحات خیال مات میگردید مشکلات سفر و ابهام آن مانند بلند و پستی جاده از خاطر میگذشت ، و مارا در باره بازگشت باین سرزمین میان بیم و امید میداشت ، در میان این خیالات مبهم و درهم و بیم و امید نقطه درخشان مقصد و عشق بآن لحظه بلحظه در ذهن می درخشید و افق تاریک را روشن میکرد و موجب اطمینان نفس و سکونت قلب میگردید این پرده های خیال تاریک و روشن پی در پی از مقابل چشم میگذشت که از بالای تپه گنبد حضرت معصومه یکی دیگر از ستارگان خاندان پیغمبر (ص) در میان کویر ظلمانی نمایان شد ، بقم رسیدیم صبحگاه که بزم حرکت به کاراژ رفتیم کاراژدار از کمی مسافر نالان و چشم طمعش بهر سونگران بود تا نزدیک ظهر چند زن و بچه عرب عراقی را بدام انداخت تمام راهروها

و صندلی ها را پر کرد ولی هنوز نفس آزمندش دوهیجان و کیسه طمش پر نشده بود که دیگر همه بهیجان آمدند و اتومبیل حرکت کرد ، همه از تنگی جا و سروسدا و آه و ناله زنها و بچه های عرب در زحمت و متأثر بودیم ، چه باید کرد ؟ هنوز اول سفر است باید بردبار و صبور بود از این وقایع بسیار در پیش داریم ، ناملایمات و گرفتاری ها برای همین است که روح تحمل و حکومت بر نفس پیدا شود ، چه ناملایماتی که لازمه زندگیست چه برای انجام وظیفه و تکلیف است ،

این دیک زخامیست که در جوش و خروش است

چون پخته شد و لذت دم دید خموش است

شب رسید چند ساعته استراحت کردیم پیش از ظهر از حوالی کرمانشاه عبور کردیم از اینجا وضع و آداب تغییر می نماید ، قهوه خانه ها پر جمعیت و بازار قمار گرم است ، لباس های کردی ، سبیل های کلفت ، پیراهن ها و اکالهای عربی زیاد دیده می شود لپچه ها مخلوط از فارسی و کردی و عربی است فعالیت قاچاقچیان و قاچاق بران در گاراژها ، قهوه خانه ها ، ادارات زیاد است ، چشمهای ناآرامشان بهر گوشه و کنار و بسوی هر ماشین و درمیان هر جمعیتی کار میکند ، و با کارمندان دولت و مأمورین سرحدی ایما و اشارات و لغاتی دارند ، در چند کیلومتر میان قصر و خانقین چندین مراکز گمرکی و تقشیش برقرار است که در هر کدام چند ساعت مسافرین باید معطل شوند ، هر چه میخواهند بسر مسلمانان می آورند رشوه میگیرند بد اخلاقی میکنند هر گونه توهین روا میدارند ، این منظره هر مسلمان بیدار و غیوری را متأثر می نماید که چگونه بیگانگان و دولت های دست نشانده آنها میان مسلمانان دیوار کشیده اند و بیکره اسلام و جامعه مسلمان را قطعه قطعه کرده اند و بنامهای موهوم خطوط سرحدی و عناوین نژادی همه را از هم جدا و بجان هم انداخته اند ، امید است دیری نگذرد که روابط محکم و معنوی مسلمانان این تارهای بافته بیگانگان را بگسلاند و دیوار های سرحدی را خراب گردانند .

باسی از شب گذشته بود که از این بندها عبور نموده وارد خاک عراق شدیم ، نیمه شب در میان درخت های نخل و روشنی چراغها دو کنبه اختران

درخشان و امامان هادیان ، کاظمین علیهما السلام نمایان شد ،

هنوز ساعتی از شب باقی بود که ماشین در یکی از بازارهای نزدیک صبحن متوقف شد ، مهمانخانه ها و قهوه خانه ها همه بسته ماهم گنج و خسته ایم بارها را در کنار بازار جمع کردیم نه جای استراحت است نه از ترس دستبرد میتوان چشم بهم گذارد ، گاهی راه میرویم گاهی می نشینیم و تکیه می دهیم هوا گرم و فضا نامطبوع است ، در انتظار دمیدن سپیده صبح و نسیم رحمتیم ، کم کم دود سماور قهوه خانه ها و بخاری شیر فروشها با صداهای گرفته و خشن صاحبانش در بازار می پیچید و خمیازه خواب و آپسین و جنبش زندگی نو شروع شد ، بانک اذان از بالای گلدسته ها تجدید حیات را اعلام نمود ، درهای صبحن بروی مشتاقان خسته باز شد ، اثاث را بکسی سپردیم ماهم جزء افواج زائرین بطرف صبحن براه افتادیم ، شستشو کردیم ، وضوء گرفتیم وارد حرم شدیم ، نور چراغها و روشنی صبحگاه مغلول شده نسیم بین الطلوعین بانسیم بادبزنها باهم درآمیخته نور ایمان از چشمها و چهره ها می درخشید اینجا سرحد میان صورت و معنا و آخرت و دنیا است و مدفن دوشخصیتست که رابط خلق با خالقند ، رفتار و گفتارشان رشته های نوریست که وابستگان را از سقوط در تاریکیهای دنیا بالا می آورد و بسطوح عالی بهشت میکشاند ، اینجا هم یکی از دریچه های بهشت است که نسیم رحمت و مغفرت از آن میوزد ، ماهم مثل جمله آلودگان خود را در آن معرض آوردیم بیشگاه آنان سلام کردیم و از خداوند طلب مغفرت و خیر نمودیم و در ساحت جلالش سجده کردیم و نماز خواندیم ، خستگی ها و کدورت ها تخفیف یافت با نشاط و روح تازه بیرون آمده وارد زندگی جدید شدیم ، در یکی از مهمانخانه ها منزل نمودیم ، همه حجاج ایرانی که مثل ما تذکره عراقی دارند در کاظمین جمعند تا تذکره هارا بویزا رسانند و وسیله حرکت فراهم کنند گفته میشود که دولت ایران بسفارت خود در عراق دستور داده یا خواهد داد ، در صحن و بازار هردو نفر که بهم میرسند می پرسند چه خبر داری ؟ در این بین شنیدیم که عده از حجاج ایرانی چون از اجازه دولت مایوس شده اند خود را بجمعه دارها فروخته تا آنها را از راههای غیر عادی و خطرناک به حجاز ببرند ، آشنایان و دوستان آنها مضطرب بودند و از زوار برای سلامتی آنها درخواست دعا می نمودند ، ما قصد داشتیم اگر وسیله حرکت زودتر فراهم شود

یکسره بمدینه برویم تا چند روزیکه بموسم حج مانده از زیارت روضه رسول اکرم وائمه طاهرین علیهم السلام بهره مند باشیم و چون موسم نزدیک شود از مسجد شجره (ذوالحلیفه) که میقاتگاه مسلم رسول اکرم است احرام بندیم، معلوم شد وسیله مستقیم برای مدینه در عراق نیست، وقت هم تنگ می شود ناچار از این تصمیم منصرف شدیم، کار مهم ما در عراق اجازه ویزا و تهیه وسیله است، دولت ایران موافقت نمود، تذکرها بهر زحمت که بود بویزای دولت ها رسید، صاحبان بشگاههای حمل و نقل بوسیله نثریه ها و اشخاص مشغول تبلیغ شدند، بیشتر حجاج در میان این تبلیغات و وحشت عقب ماندن متحیرند، در اینگونه موارد سلیقه ها و روحیات مختلف هر دسته ایرا بسمتی می کشاند، بعضی ها محکوم سلیقه هستند فکر و نظر را کمتر بکار می برند، بعضی ها با اشخاص بصیر مشورت می نمایند و اندیشه و نظر را بکار می برند، بعضی محکوم نظر مردمی هستند و تبعداً از آنها می پذیرند، بعضی متوسل باستخاره می شوند، ولی برای هر یک از این امور موردیست پیروی از سلیقه در موردیست که هدف جدی نباشد، تبعداً از کسی پسندیده است که مشخص و دارای حسن نیت باشد، اگر استخاره چنانکه معمول است مطابق بادستور باشد، در موردیست که خیر و شر را از راه نظر و مشورت نتوان تشخیص داد و شخص دچار تحیر شود، کسانی که در هر موردی دانه های تسبیح را پس و پیش می برند، فکر را در دیدن جهات مختلف امور حیاتی و عاقبت اندیشی از کار می اندازند، و نمیتوانند اراده ثابت و محکمی داشته باشند، پوشیده بودن مصالح برای تکمیل عقل و قوای نفسی است، یکی از علماء دین میگفت اگر استخاره باین اندازه لازم بود خداوند با هر کسی يك تسبیح گواشتی می آفرید، بهر حال حجاج از جهت سلیقه یا مشورت یا استخاره هر دسته راهی در پیش گرفتند و بوسیله متوسل شدند، ما هم بدام شرکت فتح افتادیم از هر نفر هفتاد و پنج دینار عراقی (هزار و پانصد تومان) گرفت تا از عراق به بیروت با اتومبیل های نرن درجه دو ببرد و از بیروت بجدّه باطیاره و همچنین برای بازگشت، در میان این عجله و سرگردانی حجاج، بازار صرافها و مهمانخانه ها و کاراژدارها و شرکت ها گرم شد و هر چه میخواستند میگرفتند و هر نوع معامله انجام میدادند، این زیانها و ناراحتی ها را بیشتر از ناحیه دولت ایران باید دانست که آنقدر اجازه را بتأخیر انداخت تا وقت بر حجاج

تنگ و میدان برای متعددی‌ها باز شد، جیب‌برهای بغداد هم فرصت خوبی بدست آوردند بین بغداد و کاظمین و بازار صرافها خطرناک‌ترین نقاط بود باید حواس حجاج هنگام وصول حواله و تهویض پول جمع باشد، تنها حرکت کردن صلاح نیست، ما از بغداد برمی‌گشتیم سوار اتوبوس کاظمین شدیم در راه روها مردم مختلفی ایستاده بودند اتوبوس قدری از جسر دور شد که جناب سرهنگ صدا زد جیب من را زدند تا در میان جنجال براننده فهمانیدیم و ماشین متوقف شد چند دقیقه طول کشید، جلو درهای ماشین را گرفتیم تا کسی بیرون نرود، شرطه ماشین را مقابل شهربانی کاظمین نگاه داشت، رئیس شهربانی فهماندم که ایشان از رؤسای شهربانی ایرانند و هزار تومان از جیبشان در این ماشین زده اند یک زن و مرد مسافرین را تفتیش کردند چیزی معلوم نشد، ما را بردند باطاق انگشت‌نگاری عکسهای تمام جیب‌برها را از مقابل ما سان دادند تا شاید قیافه یکی از آنها آشنا بنظر آید. نتیجه گرفته نشد، وعده دادند پیدا خواهد شد، ما هم وقت معطلی و تعقیب نداشتیم فردا باید حرکت نمائیم.

«در کاظمین دو مؤسسه علمی و تربیتی است، اول کتابخانه جوادین است که با همت حضرت علامه شهرستانی تأسیس شده، محل آن در ضلع جنوب شرقی صحن است، کتابخانه منظم و مفصلی است که محل رفت و آمد فضلا و مطرح مباحث مختلف است، چون ایشان در ایران بودند ما از درك محضرشان محروم ماندیم، حضرت علامه شهرستانی از ذخائر و گنجینه‌های مسلمانان هستند که خواص ایشانرا بهتر می‌شناسند و از گوهرهای فکریشان استفاده مینمایند،

دوم دارالعلوم علامه خالصی است که بناء آن ناتمام است، و پیوسته جلسات تعلیمی و تبلیغی برقرار است و از ملل و مذاهب مختلف در آن نجافت و آمد می‌نمایند و پیشرفت و اثر آن روز بروز محسوس است، مسلم است که علمای دین با وضع آشفته دنیا و مسلمانان نباید ساکت باشند ولی باید بیدار و مراقب باشند که سیاست‌های پیچیده و زودگذر روزآنانرا مقهور نمایند، سیاست‌های روز چون سیل خروشان معلول حوادث موقت جو نیست، که پس از جوش و خروش و شوراندن کل ولای درها ضمه طبیعت و دل درها نابود می‌شود حق چشمه جوشان و متصل بمنبع است که پیوسته جاری و حیات بخش است.

حریم بقعه‌های ائمه دین که مورد توجه و محل رفت و آمد عموم مسلمانان است باید مرکز بخش علوم ریشه‌دار و معارف نورانی اسلام باشد نه محل.... تغییر وضع بسته به هوشیاری و بیداری مسلمانان و اتحاد و همفکری پیشوایان آنهاست. وقت تنگ شده زیارت همه بقاع مطهره نمی‌رسیم، عصر یکشنبه بسوی کربلا حرکت کردیم در دو سمت جاده پیشرفت عمران و آبادی نسبت به ایل‌های گذشته محسوس بود در قصبات هم لوله‌های آب و چراغ‌های برق دیده می‌شد، چندین کیلومتر اطراف کربلا را انخلستانها احاطه کرده از چند فرسخی بارگاه با عظمت حسین نمایان است درخت‌های مستقیم و تنومند خرما مانند کارد احترام در دو سمت جاده صف کشیده‌اند حرکت شاخه‌های آویخته، برگهای پهن و تیز ساقه آنها گویا مراسم احترام را نسبت بزرگترین این آستان بجای می‌آورند، ماشین‌ها نزدیک غروب از میان صفوف نخلها و سایه‌های قد کشیده آنها گذشت غروب وارد کربلا شدیم، این سرزمین و این بقعه برای هر بیننده خاطراتی را برمی‌انگیزد و هر کس باندازه آنچه از گویندگان شنیده و در کتابها خوانده و از اسرار این سرزمین درک نموده چیزهایی می‌بیند و سخن و آهنگ‌هایی می‌شنود، منظره میدان جنگ صفوف آراسته، مقابله حق و باطل، نور و ظلمت، سرهای نیزه شمشیرهای تیز، کر و فر سپاهیان، کشته‌های بخون غلطیده، بدن‌های قطعه قطعه، چهره‌های خشمگین و درخشان مردان خدا، خیام و سراپرده‌های برافراشته، اطفال و زنان مضطرب، رفت و آمد و اجتماع و افتراق آنان، این مناظر آمیخته است با صداهای گوناگون، یکی رجز می‌خواند و چون شیر می‌خروشد، آندیک‌دیگر در حال خطابه است و برای هدایت می‌کوشد، آن زن بالای نقش برادر و پدر یا شوهر نوائی دارد، آن طفل بگوشه این خیمه و بدامن این زن از این منظره هولناک پناه می‌برد و درخواستی دارد، این پرچمدار و فرمانده فرمان میدهد، منظره صف مقابل هم با صورت‌های دیگر پیش چشم می‌آید، پس از چند ساعتی گرمای هوا و جنگ با آخرین شدت می‌رسد و هیجان سواره و پیاده بالامی‌گیرد گردوغبار برانگیخته می‌شود صداهای اطفال کوچک تازنان پردگی تاشیران جنگجو بهم آمیخته می‌شود، ظلمت شہوات پست، تاریکی آفاق فکر و میدان جنگ، امواج سرخ‌فام خون، برق‌های ایمان و امید برضوان با برق‌های شمشیر و نیزه بهم آمیخته و درهم است، پس از ساعتی بدنهای آرمیده در خاک و خون و

سرهائی برافراشته بر نیزه‌های بلند سرفراز از میدان بیرون می‌آیند، فاتحین شرمنده و شکست خورده، با سرهای سر بلند شکست خوردگان فاتح و عزیزان جگر سوخته سخنور، بکوفه برمیگردند، این خاطرات گاهی منظم و مرتب، گاهی پراکنده و متفرق در کنار این بقعه و بارگاه از نظرهای میگذرد، آنگاه سالار شهداء و فرمانده نیروی حق و ایمان را مینگرد که بدنش در این سرزمین خفته و روحش بصفوف بهم پیوسته اهل ایمان پیوسته: نهیب میزند پیش بروید: نهرا سید: دل را بخدا بندید: و سر را براه اود دهید: فتح با شماست، فتح با شماست...

آنگاه زائر مانند سرباز فرمانبر قدیمی برای اظهار فرمانبری پیش میگذارد و نزدیک آستان می‌ایستد و میگوید، السلام علیک یا اباعبدالله ما هم سلامی به پیشگاه مقدس و شهداء اطرافش نمودیم و بطرف بارگاه ابوالفضل متوجه شدیم، وارد صحن شدیم، در اینجا نیز پرده‌ها و فواصل زمان از مقابل چشم برداشته شد، در این مکان فرزند علی را میدیدم که در میان امواج خون و در برابر ستون‌های شمشیره و نیزه ایستاده، بدنش مشبك شده، و از بازویش خون می‌ریزد، همی نعره میزند: لا ارب الموت اذالموت وقی... سلامی به پیشگاه این مظهر ایمان و شجاعت و نمونه عالی وفا، و صداقت نموده برای استراحت بر گشتم، بالای بام بلند مسافر خانه روی تخت خواب دراز کشیدیم، شهر و اطراف آن نمایان است، اطراف را نخلستان‌های متصل احاطه نموده شهر با ساختمانها و چراغها در وسط است گنبدها و گلدسته‌ها مشرف، بشهر است، ستاره‌ها از بالا میدرخشند، اشارات ستارگان باز پرده زمان را از میان برداشت این سرزمین را بیابان خشك و خالی از اهل دیدم، حباب‌های پر از هوا بچشم آمد که با هم جمع شده و بصورت انسان در آمده، و برای خود بقاء و پایداری گمان کرده، و حق را با شهوات خود مخالف پنداشته و بنیروی خود مغرور شده، میدان جنگی آراسته، مظاهر حق را بتلك و خون کشیده، اندکی بعد دریای خروشان حیات موجی‌زد حباب‌ها محو شدند، از بالای مناره‌ها صدا بلند شد: الله اکبر: اما الزبد فینهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض... صدق الله العلی العظیم... در همین حال خوابم ربود این صداها در گوش هوشم بود این مناظر از پیش چشم فکرم میگذشت که آهنگی آشنا بگوشم رسید چشم باز کردم از بالای

دلدهسته‌های حسین مؤذن میگفت: الله اكبر!! چشم ستارگان باز تر بود، بادقت
 بسا كننين زمين مي نگر بستند، از جا برخاستيم سلام وداع نموده و بطرف كاظمين
 برگشتيم، بارها را بستيم و بسوی شركت نرن حرکت كرديم، با آنكه شركت
 انگلیسی است ولی باز هم از جهت وقت منظم نبود پاسی از شب گذشت که
 با عده از حجاج ایرانی بسوی شام حرکت كرديم، برای این راه اتومبیل‌های
 خوبيست، چون از حدود عراق و شام گذشتيم يکسره بيابان است جز مقداری
 از راه که آسفالت است جاده هم بچشم نمی آید، این ماشین و وسائل آب و خواب
 و... دارد، شیشه‌ها همه بسته، بابودن وسائل تهویه هوای داخل گرم است و
 بیرون هم پیدانیست گرفتار زندانی شده‌ایم! اطاق راننده هم بکلی جداست
 هرچه بدیوار میکوبيم، فریاد ميزنيم، فریادرسی نیست، متوجه شدیم در
 دیوار مقابل دکه‌هائست و بالای آن بهر بی نوشته است دکه‌راهنكام خطر
 فشاردهید، حالا میخواهيم فشاردهيم، مبدا مسئولیتی داشته باشد، بالاخره
 نباشد یکی از رفقا غش کند، جناب سرهنگ حاضر شد، بشرطیکه خوب غش
 کند، و اثری از هشیاری از او ظاهر نشود، رفقا هم نخندند، سرهنگ غش کرد کف
 از دهانش میریخت سینه‌اش بالا آمدنك خطر بصدا درآمد ماشین متوقف
 و در باز شد پیش از سروکله متصدیان نسیمی وارد شد همان مفتتم بود،
 در حالیکه بادبزنها بدست رفقا است و اطراف مدهوش را گرفته اند، بطرف
 متصدی حمله نمودیم، نگاهی کرد با ترش روئی و انگلیسی ما بانه گفت: شیشه‌ها
 لجم است، محکم در را بهم‌زد و ماشین راه افتاد! کم کم هوا ملایم شد؛
 و متوجه گر و غبار بیرون شدیم، معلوم شد صلاح در محکم بودن دریچه‌هاست،
 جز در دو محل که اندکی توقف نمود، شب را یکسره میرفت ولی
 هرچه میرفت در حاشیه‌های افق جز کاسه وارو نه آسمان درخشان
 چیزی دیده نمی شد، سپیده صبح همسفران را برای نماز بجانب وجوش آورد
 ناچار باز دکه خطر را فشار دادیم ماشین متوقف و در باز شد بدون چون
 و چرا همه بیرون ریختیم بعضی با آب ته آفتابه مشغول وضوء شدند بعضی خاک
 پاک را برای تیمم بروی خود میکشیدند، خضوع بندگی در چهره همه نمایان
 بود صف نماز بسته شد، سپس سوار شدیم، آفتاب چون کشتی نور در میان
 اقیانوس بی حد فضا لرزان بالا می‌آمد هرچه نظر میکردیم جز بیابان و لوله
 های غبار ماشین‌ها از دور و نزدیک چیزی پیدا نبود، نزدیک ظهر رشته‌های

باريك كوهها در طرف راست بچشم می آمد، این رشته ها دنباله سر رشته كوه های سوریا و لبنان است، آن سر رشته ها وسیله اتصال قرون و تمدن های گوناگون قدیم و جدید است، كوه است كه باوقار و سنگینی، در دامن مهر و محبت خود فرزندان آدم را میپروراند، و از پستان خود آب حیات میدهد و در كنار خود شهرها و تمدنها پدید می آورد، هريك از این فرزندان و تمدنها چون دوران خود را پیاپی رساند، یا دستخوش عوامل هلاك و مورد غضب خدای قهار گردید، كوه آن مام مهربان بالای تربت آنان اشك حسرت میریزد، از اشك او بذرها و ثمرات عقلی گذشتگان میروید: و تلك الايام نداولها بين الناس .

اینجا سرزمین شام و فلسطین است، حلقه اتصال شرق و غرب و رابط تمدن و آثار قدیم است! سرزمین قدرت روم شرقی و حکومت بیزانس و گهواره پرورش پیمبران و حکومت مقتدر صدساله اسلامی است، در كوه و دشت آن برقهای سرنیزه و شمشیر سر بازان شرق و غرب و گرد و غبار سم اسب های آنان و نمره فاتحین بگوش و چشم می آید، سرود و دعا های پیمبران و زمزمه تورات و زبور و انجیل بیش از هر جا از این سرزمین شنیده می شود، بانك صفوف نماز و تكبیر مسلمانان مجاهد در این سرزمین بیشتر محسوس است، باغستانهای زیتون و انجیری در پی از مقابل چشم میگذرد نزدیک ظهر دوشنبه ۲۵ ذیقعد و ارد خیابانهای اسفالتی براق شام شدیم و در كنار خیابان مصفا و نهرهای جاری آن پیاده شدیم اطای در مهمانخانه ای گرفتیم نزدیک مغرب وارد مسجدی نظیف شدیم، در صفوف جماعت آن مردمان باوقار و مؤدب و تحصیل کرده زیاد دیده میشد، بعد از نماز شیخ جوان خوش سیمائی تفسیر قرآن گفت، آنشب در مهمانخانه استراحت کردیم، قدری آفتاب بالا آمد كه با اتوبوس شركت بطرف بیروت حرکت کردیم، جاده سراسر آسفالت براق، هوا شفاف و ملایمست، در فراز و نشیب و پیچ و خم و هر چه مقابل چشم است باغستانها و نهرهای جاری و سبزه زار است، فاصله شام تا بیروت ۲۵ فرسخ یا ۱۵۰ کیلومتر است در وسط راه با فاصله کمی دو محل بازرسی سرحدی و گمر کی یا مظهر تجزیه و مقطع بیکره اسلامی بقطعات كوچكست! تا دوديكهای طمع استعمار چیان بدون مقاومت جای گیرد، این گردنه سرحدی گردن سر و پیکر شام و لبنانست كه قطع شده!!

پس از ساعتی معطلی و بازرسی حرکت کردیم در دامنه کوه وحاشیه دریا، بیروت نمایان شد، اینجا خط اتصال اروپا و آسیا و اسلام و مسیحیت است، مهمترین خطاطرات تاریخی برای مسلمانان در این قطعه، جنگهای صلیبی است، کشتیهای بادی با شراعهای برافراشته و صلیب هائیکه در مقدمه آن نصب شده پی در پی اژدل دریا سر بیرون میآورند و مجاهدین مسیحیت را از پیران سالخورده تا اطفال خورد سال در ساحل بیروت پیاده مینمایند! این جنگ و حمله مقدس مذهبی برای نجات بیت المقدس است: در مقابل سیاهیان غیور صلاح الدین ایوبی و دیگر سرداران اسلام کوه و دشت را گرفته و آماده دفاع و حفظ سرحدات اسلامند، در پشت چهره های مسیحیت و صلیب های آنان چنگال های سیاستمداران استعمارچی اروپا و ذلت مسلمانان و تجزیه قوای آنها را می نگرند ...

این خطاطرات از توجه و دقت در وضع طبیعی و جغرافیائی مرا باز میداشت برده روی آن کشیدم و بادوربین نظامی آقای سرهنک مناظر دور و نزدیک و شهرهای ساحلی لبنان را تماشا میکردم: جاده از میان باغهای وسیع و عمارات چند طبقه قسمت کوهستانی بیروت عبور می کند، آن تأثرات و وحشتی که از دیدن کاخهای شمیران برایم پیش میآمد در اینجا نبود، خود تعجب میکردم چرا هروقت از طهران بشمیران میرفتم این کاخها که در میان باغها و بالای تپه ها و باسنگها و آجرهای الوان ساخته شده برایم موحش بود، عوض خوشحالی از پیشرفت عمران و آبادی متأثر و اندوهناک میشدم؟ متوجه شدم که در ایران بیشتر کاخ نشینان را از دور و نزدیک میشناسم و میدانم چگونه این ساختمانها بر استخوانهای فرسوده بینوایان برپا شده و بادیدن آنها مقایسه با زندگی مردم جنوب تهران و مردم پریشان دهات و ولایات بخاطر می آید، میدانم که در میان این کاخها چه مغزهای کم شعور و اعمال زشتی وجود دارد، ولی در بیروت همان ظواهر است، نه صاحبان کاخها را میشناسم نه باخلاق آنان و زندگی عموم مردم آشنا میم، این است که فقط جمال طبیعت را می نگریم که با صنعت آمیخته شده. این خطاطرات و مناظر بسرعت گذشت چه خوب بود زود گذشت! وارد بیروت شدیم، کجا منزل نمائیم؟ مهمانخانه های بیروت مظهر زندگی و آداب اروپا و تقلیدهای غیر شاعرانه شرقیست برای سکونت رهروان بسوی حق و حجاج مناسب نیست، علاوه این روزها

بر جمعیت و کرانست ، گفتند محل قرنطینه جای مناسبی است بحسب درخواست رفقاء اتومبیل ، ما را یکسره بقرنطینه برد ، حیات وسیعی است و اطابق های متعددی با وسائل ، ولی چون فقط ایام حج دائر میشود اطاقها و حیات پرازنباله است بعضی از رفقا ، این محل را نپسندیدند اختلاف در گرفت ، سروصدا بلند شد ، من از ماشین بیاده شده و کناری نشستم و برقا گفتم هر کس هر جا میخواهد برود من از اینجا حرکت نمیکنم بیشتر تبعیت کردند و انانرا با این آوردند ، چند نفر هم بسوی مهمانخانه ها روان شدند ، اطاقها نظیف شد فرشها را روی تخت ها گسترديم سماور ها و پریموس ها بکار افتاد ، جای آزاد و راحت و دارای لوله کشی است دریا هم نزدیک است ، ما اولین کاروانی بودیم که اینجا وارد شدیم ، پشت سر هم اتوبوس ها و سوارها آمدند و حجاج ترك اسلامبولی و ایرانی وارد شدند ، همین جا که مورد بی اعتنائی رفقا بود پس از دوروز در محوطه حیات هم جانبود ، اولین سالی بود که دولت ترکیه برای حج بار عام داده بود تر کهای با ایمان دهات و قصبات و شهرهای ترکیه هر کدام اندك استطاعتی داشته براه افتاده بودند بیشتر با همان لباس ها و جوراب های پشمی ییلاقی و سفره نان حرکت کرده بودند ، احساس میشد که فشارهای بیدینی عکس العمل شدیدی در آنها ایجاد نموده ، هر دسته ای که وارد میشد مأورین سفارت ترکیه بسر کشی می آمدند تذکره آنها را برای ویزا جمع میکردند اگر بیماری بود بیمارستانها میبردند وسیله طیاره و کشتی برایشان فراهم می ساختند ، مقابل آنها ایرانیها هر چه تصور کنید بیسروسامان بودند نه کسی بسراغشان میآمد و نه اتحاد و یکرنگی داشتند ، اول طلوع فجر و هنگام ظهر و مغرب نماز جماعت آنها در مسجد و محوطه حیات برپا بود ، با آنکه عده از علماء در میان ایرانیان بود عموماً متفرق و فرادا نماز میخواندند ، در عوض بازار نوحه گری و دم گرفتن گرم بود ، گاهی ترگها و اهالی بیروت از صدای گریه جمع میشدند و بگمان آنکه حادثه روی داده با تأثر میپرسیدند چه پیش آمده ؟ حساب آنکه ما در يك کشور نیم اروپا و نیم اسلامی و در میان مسلمانان دیگر هستیم درین نبود ! ساحل دریا تماشائی است بواسطه پیچیدگی کوه و دریا قسمت شرقی ساحل و شهرها و قصبات پیداست ، شناوران جوان و بچه در تمام ساحل دسته دسته فرد فرد یا برای تفریح و ورزش یا برای صید جانور های دریائی از صبح تا شب مشغولند ، ماهی در این سواحل دیده نمیشد ، بعد از چند دقیقه که به عمق

آب فرو می رفتند جانورهائی را از میان سنگها، و خزها بیرون می آوردند که هیچ ندیده بودیم و برای تقسیم آن میان اطفال جنک در می گرفت، بعضی از این جانورها باندازه گردوی درشت و شبیه بخار بشت بود که بعد از مدتی در خارج آب خارهای اطراف حرکات منظم مینمود، با چاقو درون آنرا بیرون می آوردند و با اشتها می خوردند این نمونه از وضع و اختلاف زندگی مردم این سامان است،

ما هم بار ققای خود در روز چندین بار آب تنی و شنا می کردیم، ولی از وقتی که یکی از همسفران فربادی زد و بسرعت با بازوی سرخ شده از آب بیرون آمد دیگر احتیاط می کردیم و از ترس جانور دریائی زیاد پیش نمی رفتیم هنگام عصر هم روی صخره ها می نشستیم و با دور بین شهرهای طرابلس و قصبات و کارخانه ها و کشتیها را تماشا می کردیم، بعضی از رققا هم که بجهت نغاها رفته بودند از شلوغی و گرانی و مناسب نبودن وضع بقرنطینه برگشتند، در این چند روز برای انجام کارها و دیدن وضع این کشور چند باری پیاده و سواره با ترن های برقی و اتومبیل در خیابانهای شهر گردیدیم: خیابانهای سر اشیب، بناهای چندین طبقه، مغازه های پراز کالا های خارجی، مردم آرام و منظم، مسلمان و مسیحی ممتاز نیست، با بعضیکه میخواستیم سر صحبت باز کنیم می پرسیدم، تو مسلمانی یا مسیحی؟ مسلمانها بیشتر با این عبارت جواب می گفتند، الحمد لله انا مسلم، احزاب دینی و سیاسی زیاد است ولی تظاهرات کم، چوب و چماق، فحش و ناسزا و متلک از احزاب و عابر و شوفر و شاگرد شوفر دیده و شنیده نمیشود، اختلاف زندگی بسیار محسوس است کنار شهر و حدود ساحل، کوچه های تنگ و کشیف، مردم بیچاره و زندگی سخت دیده میشود، هر چه بالا میروید زندگی بهتر و طبقات متفاوت تر است کنائس و مدارس و مؤسسه های علمی دستگاه مسیحیت فعالیت بارزی دارد کشیش ها با جنب و جوش مخصوص زیاد بچشم می آیند، چون اینجا حلقه اتصال شرق بغرب است و دستگاه کشیشی بهترین وسیله و نفوذ استعمار میباشد باین جهت فعالیت دستگاههای کنائس در اینگونه کشورها بیشتر است، سیاستمداران اروپا پس از تجزیه کشورهای اسلامی بوسیله همین دستگاهها و وارد نمودن خانواده های مسیحی از خارج و کم نمایانیدن احصایه مسلمین در بیروت، این شهر را بعنوان اکثریت مسیحی شناساندند و رسمیت

رئیس جمهور را مسیحی مقرر داشته و بیشتر شئون اداری و اقتصادی کشور را بدست مسیحیان دادند ، با اکثریت مسلم اسلامی در تمام لبنان ، مسلمانان را تحت نفوذ گرفتند و بعنوان تساوی در حقوق نخست وزیر را از سنت و رئیس مجلس را شیعه شناختند تا زمینه اختلاف میان مسلمانان باشد ولی مسلمان و مسیحی عموماً از حکومت ناراضی بودند و زمینه انقلاب ریشه دار را فراهم میساختند ،

یکروز هم بسراغ آقای دکتر مصطفی خالیدی رفتیم ، ایشان نماینده احزاب دینی مسلمانان بیروت در انجمن شعوب المسلمین کراچی بودند ، مرد فاضل و با ایمان و خدمتگذار است ، مؤسسه طبی مفصلی دارد که عده زیاد از زنان و دختران مسلمان و مسیحی برای طب و قابلیگی باروش اخلاقی و ایمانی عمیقی تربیت میشوند ، در بیروت بحسن خدمت و فضل و ایمان سرشناس است در انجمن کراچی نطقهای آتشین داشت ، پذیرائی گرم نمود پس از مذاکرات در اطراف وضع مسلمانان و نتایج انجمن شعوب المسلمین که در همین سال تأسیس شده بود گفت هر گونه کار و احتیاجی باشد رجوع کنید و ما شین من در اختیار شماست ، از محبت ایشان قدردانی کردیم نامه هم بمدير شرکت طبران شرق وسطی نوشت و بیرون آمديم. از جهت گرمی هوا ماندن در بیروت تا نزدیک موسم حج برای عموم مطلوب بود ، ولی اجتماع روز افزون حجاج و محدود بودن کشتی و طیاره همه را نگران کرده بود ، نامه دکتر خالیدی برای مدیر شرکت مؤثر افتاد بنامد همراهان را معرفی کنیم تا روز حرکت تعیین شود ، عده از حجاج خراسانی و شیرازی بعلاوه رفقای طهران همه میخواستند جزء همراهان باشند ، برای همین در شرکت کشمکش پیش آمد که موجب کدورت شد و ما گرفتار محذور شدیم بالاخره شیرازیها و خراسانیها پیش بردند ؛

وضع ایرانیها بسیار نامطلوب بود نه زبان میدانستند نه مأمورین سفارت بحالشان میرسیدند ، برای استمداد و گله گوی سفارت ایران رفتیم آقای پوروالی سفیر و اعضاء سفارتخانه هم نمیدانستند چه بکنند ، سفیر عصبانی بود و میگفت من هر سال گزارش هایی از وضع حجاج داده ام ولی وزارت خارجه اعتنائی نکرده ، و امسال هم هیچ دستوری از طرف دولت نرسیده که وظیفه ما چیست !!

در میان این سرگردانی و تحیر چیب بر های بیروت هم حواسشان جمع بود، از جمله هنگام سوار شدن ترن چیب حاج زرباف را زدند و معادل سه هزار تومان بردند همه ما متأثر شدیم ، ولی چه باید کرد رفقاء تسلیتش داده و سرگرم گرفتاریهای خود شدند ، قرار حرکت بسوی جده عصر شنبه شد، از بیروت کم کم اسمها و عناوین تغییر مینمود ۰۰۰ حاج علی : ساعت حرکت شما کی است ؟ حاج تقی : چقدر پول سعودی تهیه کردی ؟ حاج حسین : ماست بیروت هم همراه بردار : حاج بی بی لباس احرام را دم دست بگذار ، حاج خانم ؛ تو مزاجت خوب نیست خاک شبنم بخیال را فراموش نکن ۰۰۰ البته عنوان حاج برای کسانی که ساعت حرکتشان نزدیک شده مسلم تر بود، در چند روز فرصت در بیروت بازار کتابهای مناسب مختلف و بحث مسائل گرم است با هم میخوانند و عبارات را با دقت معنا میکنند و میپرسند، فتوایهای مختلف را برای هم نقل می نمایند، قرائت حمد و سوره را بیشتر اهمیت میدهند که نماز طواف نساء اشکال پیدا نکنند !! از همه مهمتر موضوع ماه است و احرام ، شب جمعه ۳۰ ذی قعدة (بحسب تقویمهای ما) کنار دریا و بالای بلندیهای ساحل برای استهلال جمع شدیم هر چه دقت کردیم و دور بین انداختیم چیزی دیده نشد افق بخار داشت و جهت را درست نمیشناختیم .

محرم شدن از بیروت هم کار مشکلی است ، اگر از جنبه شرعی بوسیله نذر بتوان محرم شد ، ولی طول زمان تار سیدن بمکه و انجام سعی و طواف عمره با اختیاری نبودن وسائل و استظلال کار مشکل و موجب کفارات متعدد خواهد شد ، میرویم بجده میکوشیم که خود را بنزدیکترین میقاتگاه برسانیم ، وقت حرکت نزدیکست بار و اثاث هم زیاد است حمل و نقل آن سخت و کرایه بار در پیاره گران است ، قسمتی از اثاث را بکتابخانه عرفان بردیم و بحاج ابراهیم زین سپردیم . اول مغرب بود که اتوبوس شرکت پیاره بقرنطینه آمد ، همه منتظرند تا نام چه کسانی را میخوانند ، چون نام ما را خواند از جا برخاستیم با همان نظر حسرت که ما بقافله های گذشته نظر میکردیم دیگران بمانظر میکردند ، در حقیقت دعا کردیم، اتوبوس حرکت کرد و از شهر بیرون آمد وارد جاده مستقیمی شد که اطراف آنرا درختهای سرو احاطه کرده بود ، بفرودگاه رسیدیم ، چراغ های فرودگاه حجاب نوری است که مناظر اطراف دیده نمی شود ، خیابان ها راهروها سالن ها

بر از جمعیت است ، غرش نشست و برخاست طیاره ها ، سرو صداهای عربی فارسی ترکی گلیج کننده است ، بیشتر حجاج که وقت حرکتشان امشب نیست در خوابند ، نفیر خواب ، سرفه های شدید و پر صدای پیر مردهای بی ماسکه موجب خنده و تفریح ایرانیان حساس است ، در میان این سرگرمیها نام ما را خواندند و اناث را وزن کردند و اجازه ورود بمحوطه فرود گاه دادند ، با اضطراب و عجله که همه در این سفر مبتلا هستند وارد طیاره شدیم ، چون بونس در شکم این نهنک قرار گرفتیم ، مارا بلعید و دهانش بسته شد ، غرشی کرد و بدور خود چرخید ، ناگهان خود را در میان امواج تاریک هوا دیدیم ، گاه بایونس هم آهنگ بودیم ، فنادی فی الظلمات ان لاله الا انات سبحانك انی كنت من الظالمین: گاه بانوح و همسفران کشتی او - بسم الله هجریهاو هر سیها ان ربی لغفور رحیم ، و هی تجری بهم فی موج کالجبال... دستخوش امواج تاریک هوا هستیم ، هواپیما که از نوع سربازبری زمان جنگ است با غرش و نعره با امواج دست بگریبان است ، صعود میکند ، بیائین پرت می شود ، ما در میان این قطعات آهن قرار گرفته و هستی مظاهراً بسته بچند پیچ و مهره و سیم و مفتول است ، چاره جز انقطاع کامل نیست باید فقط دل باو بست :

ما طالبان رویت - ما عاشقان کویت

از غیر تور هیدیم - غمها به دل خریدیم

ای رازدان دل ها - بپذیر سعی ما را

عهدت به دل بیستیم - از غیر تو گسستیم

دست از حیات شستیم - بر موج ره نشستیم

شاید که باز بینیم دیدار آشنا را

طیاره در زیر خیمه تاریک شب پیش میرود ، هر يك از ما حال و مقالی داریم از دریچه طیاره با اطراف و بالا و پایین مینگریم ، در بالا میخ های نورانی ستارگان خیمه شب را بسقف آسمان کوبیده ، در حاشیه افق بالای امواج تاریک و روشن دریا هلال مضطرب شب دوم یاسوم یا چهارم نمایان است ، گاه در میان امواج دریا عکس ستارگان چون عکس آمال در امواج فکر جوان بچشم می آید ، گاه رشته های منظم چراغ های برق شهرهای لبنان و سوریا ، چون برق آمال از اوج غرور جوانی بسرعت میکندرد